هو العليم

اهمّیت قرائت قرآن و ادعیه

شرح دعای ابوحمزه ثمالی - رمضان المبارک ١٤١٦ - مجلس شانزدهم

بیانات

حضرت آیة‌اللَه حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی

قدس الله سره

أعوذُ باللَهِ منَ الشّیطانِ الرّجیم

بسمِ اللَه الرّحمنِ الرّحیم

الحمدُ لِلّه ربِّ العالمینَ و الصّلاةُ و السّلامُ علیٰ أشرَفِ المُرسَلینَ

و خاتمِ النّبیّینَ أبی‌القاسمِ محمّدٍ و علیٰ آلِهِ الطّیِّبینَ الطّاهرینَ

و اللعنةُ علیٰ أعدائِهم أجمَعین

# قرائت قرآن و دعا به‌عنوان اصل در برگزاری جلسات ماه مبارک رمضان

 دو سه شب پیش، من از یکی از رفقا شنیدم که صحبت این بود که وقتی دیر می‌شود، دعا خوانده نشود و به‌جای آن بیشتر صحبت باشد. تعجّب کردم! چون اصل برگزاری جلسات، همین قرآن و دعا است و غیر از این هیچ چیزی نیست! و ما هرچه بخواهیم بگوییم، آن مقدارش که مربوط به کلمات و بیانات بزرگان است اگر درست فهمیده باشیم، تازه جای تأمّل دارد؛ و این مقدارش که مربوط به خود ما است، از همین مطالبی است که به نظر می‌رسد. لذا این دعا و قرآن خیلی اهمّیت دارد!

# آمادگی و صفا و پاکی قلوب شرط تاثیر کلمات اولیاء

 با حرف زدن مطلب درست نمی‌شود، با صحبت و... مسئله حل نمی‌شود؛ انسان باید از خدا بخواهد که قلبش را صاف و پاک کند، و وقتی که قلب صاف و پاک شد، خودش مسائل و مطالب را می‌گیرد و دیگر نیازی به صحبت ندارد. راه سلوک با حرف درست نمی‌شود! حرف و صحبت فقط زمانی که یک‌مقدار مشکلات و خصوصیّات و مسائلی پیدا می‌شود، تا حدّی مسائل را روشن می‌کند؛ ولیکن تا حقیقتِ باطنِ انسان، موافق با آن عالَم ثبوت نشود، انسان از آن مطالب استفاده نمی‌کند. چقدر مطالبی در طول سنین متمادیه گفته شده است؛ ولیکن ما می‌بینیم که نتوانسته‌ایم از آن مطالب استفاده کنیم! چون آن آمادگیِ کافی را در خودمان به‌وجود نیاورده بودیم، و تا حدودی این صحبت‌ها و مطالبی که گفته شده است می‌تواند مؤثر باشد، امّا اصل مطلب این‌طور نیست.

 یکی از رفقا که البتّه اهل بحث و... نیست ولیکن بالأخره ناآشنا هم نیست (این‌طور تعبیر کنیم بهتر است) با شخص دیگری که کم‌وبیش اطّلاعاتی از این علوم حکمت و این مسائل دارد، صحبت و بحث می‌کردند. یک روز صحبتشان راجع به حرکت جوهریّه بود و به یک نحوی اثبات حرکت جوهریّه را می‌کرد، و آنها باهم صحبت و بحث می‌کردند تا اینکه بعد آن شخص آمد و برای من جریان را تعریف کرد. یک‌وقت یکی دو نفر بودند و این شخص هم نشسته بود و گوش می‌داد و من داشتم راجع به حرکت جوهریّه صحبت می‌کردم و عرض من این بود که: من حرکت جوهریّه را به این کیفیّت که صدرالمتألّهین بیان می‌کند، شاید به نحو دیگری به نظرم برسد؛ چون اصلِ وجود را یک امرِ مستقَر و ثابتی نمی‌دانم و دائماً در حال خلع و لبس است: ﴿كُلَّ يَوۡمٍ هُوَ فِي شَأۡنٖ﴾،[[1]](#footnote-1) هر وجودی با وجود دیگر تفاوت دارد، و حرکت جوهریّه فرض بر ثبوت عین ثابت و توالی أعراض و... است. بالأخره به این نحو داشتیم با آنها صحبت می‌کردیم، یک‌مرتبه آن شخص گفت: «آقا، این همین است که من فهمیدم!» اصلاً اهل این حرف‌ها نیست، امّا می‌گفت: «این شخصی که ما با او بحث می‌کردیم، این را اثبات می‌کرد؛ ولی آنچه من متوجّه شدم غیر از این است!» حالا ما نمی‌توانیم بگوییم او مراتب ندارد، چون بالأخره قلبش صاف و پاک بود؛ ولی بدون اینکه این مطالب را بخواهد به‌دست بیاورد، فهمید! خدا اینها را برای انسان روشن می‌کند که با حرف و اینکه ما مدام بخواهیم مطالب اضافی بشنویم و... مسئله درست نمی‌شود. آقای حدّاد که می‌فرمودند:

فلان شخص می‌آید و یک گوشه ساکت می‌نشیند و حرفی هم نمی‌زند و نصیب خودش را می‌گیرد و بلند می‌شود و می‌رود؛ ولی این می‌آید و مدام إشکال می‌کند، مدام اعتراض می‌کند و مدام ما باید جواب بدهیم و وقتی هم که می‌رود ما هیچ تغییر حالی در او نمی‌بینیم! جواب اشکال را می‌گیرد ولی جواب اشکال حال او را عوض نمی‌کند و تغییری در حال او نمی‌دهد!

به‌خاطر این است که این حِکَم باید بتواند در قلوب و وعاء و اوعیۀ صافیه و ممهَّده برای این حِکَم مؤثّر واقع بشود. امیرالمؤمنین علیه السّلام هم در چند جای از نهج البلاغه در قسمت حِکَم و... مطالبی می‌فرمایند که باید به دست اهلش سپرد؛ اهلش آنهایی هستند که نفس آنها آمادگی برای تلقّیِ این مسائل و این مطالب را دارد. ولی ما خیال می‌کنیم که با همین صحبت‌ها و مطالب درست می‌شود؛ البته عرض کردم تا حدودی مطلب این‌طور است، ولی نکتۀ مهم این است که خودمان را درست کنیم، خودمان را تغییر بدهیم، خودمان را عوض کنیم تا اینکه این کلمات بزرگان بتواند در ما تأثیر کند و مؤثر واقع بشود!

# وحدت حقیقت قرآن و ادعیه، و وجه تمایز آنها

 نظر بزرگان نسبت به قرآن و نسبت به دعا خیلی نظر مهمّی بود و قرآن و ادعیه را خیلی با اهمّیت تلقّی می‌کردند! خیلی با احترام دعا می‌خواندند و دعا را به‌عنوان همان کلام‌اللَه در نظر می‌آوردند! و فرقی بین دعا و قرآن نیست مگر اینکه دعا مقام جمعی دارد؛ یعنی همان آیات کلّی را به طور مبسوط بیان می‌کند و شرح می‌دهد و آیات را از آن اجمال و از آن کلّی درمی‌آورد، امّا دیگر فرقی ندارد.

 و اینکه می‌شنویم: «قرآن کلام‌اللَه نازل است و دعا کلام‌اللَه صاعد است» این حرف‌ها را کنار بگذارید! دعا کلام‌اللَه نازل است همان‌طوری که قرآن است؛ یعنی مانند قرآن است که وحی است و به نفس رسول اکرم می‌آید و از نفس رسول اکرم به بیرون تراوش می‌کند و به صورت کلمات عربی که دارای حقایقی است انتشار پیدا می‌کند و دارای بطن‌هایی است، و اینکه کلمات قرآن و آیات قرآن با جمیع عوالم کوْن و با مراتب نفس و مراتب وجود تطبیق می‌کند، و به همین جهت کتاب تشریع می‌گویند که منطبق با کتاب تکوین است؛ یعنی قرآن کریم از نقطۀ نظر ثبوت، تمام مراتب عالم وجود را دارد و هر شخصی در هر مرتبه‌ای که هست از قرآن مستغنی نیست؛ هر شخصی می‌خواهد باشد! آن عامی که دارد این قرآن را می‌خواند، به همان مقداری از این قرآن می‌فهمد و دارد با همان سعۀ وجودیِ خودش ـ ولو اینکه نفهمد و متوجّه نشود ـ از این قرآن بهره‌مند می‌شود، که شخص طلبه‌ای هم که دارد قرآن را می‌خواند، به همان مقدار بهره‌مند می‌شود؛ امّا اگر ما رشد کنیم و در عالم مثال و بالاتر برویم، قرآن که می‌خوانیم این قرآن برای ما دارای یک خصوصیّات بالاتری است و یک معانی دیگری را می‌رساند.

# بهره‌مندی و استفادۀ پیامبر اکرم و ائمّۀ معصومین و جمیع مراتب مسلمین از قرآن

 اگر قرآن برای ما فایده نداشت، دیگر چه تأکیدی در خواندن آن است؟! درحالی که تأکید به خواندن قرآن برای همه است؛ از شخص بی‌سواد گرفته تا خود مقام امام علیه السّلام، قرآن برای همه مفید است و برای همه نتیجه‌بخش است![[2]](#footnote-2) پیغمبر اکرم به ابن‌مسعود می‌فرمودند که قرآن بخواند، و همین‌طور حضرت گریه می‌کردند![[3]](#footnote-3) یعنی چه؟! پیغمبری که این قرآن از نفس او آمده است، این گریه چه معنایی دارد؟! آیا همان معنایی را که ما می‌فهمیدیم پیغمبر می‌فهمید؟! خب برای ما گریه پیدا نمی‌شود، چه برسد برای او! او از این قرآن چه می‌فهمید که همین‌طور گریه می‌کرد و اشک می‌ریخت و به ابن‌مسعود می‌فرمودند قرآن بخوان؟! صدایش هم خوب بود و خیلی هم محزون می‌خواند؛ لذا روایت داریم: «أن اقرَؤوا القُرآنَ بِصَوتٍ حَزینٍ!»[[4]](#footnote-4) و در اینجا روایات زیاد است.[[5]](#footnote-5) آن‌طوری که از سیرۀ بزرگان به دست ما رسیده این است که در تمام مراتبِ سلوک، این قرآن ممدّ انسان و مؤیّد انسان است و برای انسان مفید است؛ به‌عکس آنچه که امروزه در میان اهل علم رایج و دارج است که ابداً و ابداً به قرآن اعتنایی ندارند!

# مهجور بودن قرآن در میان اهل علم

 خیلی وقت پیش، یکی از آقایانی که از نجف آمده بود، به من می‌گفت:

فلانی، می‌دانی چرا پدرت این‌قدر موفّق شده است؟ به‌خاطر اینکه از وقتی که از نجف آمد، به قرآن پرداخته است!

نمی‌دانست که ایشان از قبل هم این‌گونه بودند! ایشان می‌گفت:

من به یکی از آقایان معروف نجف (که فوت کرده است) گفتم:

می‌دانید چرا شما قرآن را کنار گذاشته‌اید و درس تفسیر قرآن را ترک کرده‌اید؟ به‌خاطر این است که به شما نگویند فلانی دیگر فقه و اصول را ترک کرده است و به این مسائل روی آورده است و دیگر دارد کناره‌گیری می‌کند! دیگر نسبت به بازار قرآن و تفسیر، از این چیزها پیدا نمی‌شود! شما رجال می‌نویسید و در آن دقّت‌های کذایی می‌کنید؛ امّا درس قرآن و تفسیر را در نجف تعطیل می‌کنید!

حالا دیگر ما اسم نمی‌آوریم و اینکه دیگر چه می‌گفت.

 این مسئله به‌خاطر این جهت است که متأسّفانه به‌طور کلّی کتاب‌اللَه را مهجور قرار دادند و به او توجّهی نکردند، و اهل علم نسبت به قرآن واقعاً بَرّانی و راجِل‌اند![[6]](#footnote-6)

 در مجلس عقدی در طهران بودیم، بیش از پنجاه نفر از علمای طراز اوّل طهران در آن مجلس مجتمع بودند؛ بعضی شروع کردند به اعتراض به رسالۀ لقاء اللَه مرحوم حاج میرزا جواد ملکی تبریزی و گفتند:

ما در قرآن لقاء‌اللَه نداریم، همه جای قرآن ﴿لِقَآءَ رَبِّهِۦ﴾[[7]](#footnote-7) است و ایشان این لقاء‌اللَه را که درآورده، از صوفیه گرفته است! و این حرف چیست و این عنوان یعنی چه؟!

 یک نفر از آن پنجاه نفری که در آن مجلس حضور داشتند، یک کلام نگفتند و حرفی نزدند و همه به‌عنوان تأیید، سرشان را پایین انداخته بودند! یک‌دفعه آقا سرشان را بلند کردند و فرمودند: ﴿مَن كَانَ يَرۡجُواْ لِقَآءَ ٱللَهِ فَإِنَّ أَجَلَ ٱللَهِ لَأٓتٖ﴾؛[[8]](#footnote-8) آن‌چنان بُهتی مجلس را گرفت که تا پنج دقیقه اصلاً کسی صحبت نمی‌کرد! بدجوری آبروریزی شده بود! پنجاه نفر از علمای طراز اوّل بودند که اسم نمی‌برم! و بعد که آقا از آن مجلس بیرون آمدند، رو کردند به عموی ما و گفتند:

نگاه می‌کنی ببینی ماشاءاللَه چقدر این آقایان با قرآن محشور هستند و چقدر ممارست دارند!

البتّه چیزهای دیگری هم فرمودند. این برای این است که نمی‌فهمند! یعنی آن نوری را که در قرآن هست ادراک نمی‌کنند، لذا این حرف‌ها درمی‌آید و دیگر در بحث‌های اصولی می‌رود که قرآن دارای ظواهری است و ظواهر آن هم برای مَن خُوطِبَ بِهِ[[9]](#footnote-9) حجیّت دارد؛ و دیگر لاطائلات برمی‌آید! پس دیگر قرآن تمام شد و رفت، چون قرآن یک مقدار احکام کلّی است که به درد ما نمی‌خورد و روایات برای ما کافی است؛ و آیات اخلاقی را هم که ما خوب بلد هستیم، و آیات معاد را هم که إن‌شاءاللَه خودمان به معاد می‌رسیم و نیاز نداریم که بخوانیم، و احکامش هم احکام کلّیه است و ظواهرش هم برای ما حجّت نیست بلکه برای مَن خُوطِبَ بِهِ می‌باشد؛ لذا روی این حساب، دیگر کتاب‌اللَه نتیجه و فایده‌ای برای ما ندارد! این اهمّیت قرآن است! کار به آنجا می‌رسد که جناب آقای سیّد کذایی از علمای معروف قم که در طهران ساکن بودند، در مجلس قرآنی که روز جمعه داشت می‌گفت:

یکی برود قرآنِ دوره را تصحیح بکند! من فقط می‌روم حرف می‌زنم؛ مگر من بی‌کار هستم که قرآن مردم را درست کنم! مگر من وقتم این‌قدر مهمل است که بیایم بنشینم و قرآنِ مردم را تصحیح کنم؟! بنشینند قرآنشان را خودشان بخوانند؛ من فقط می‌آیم صحبت می‌کنم، ما باید عقاید را درست کنیم و امثال ذلک!

 بله، ایشان این‌طوری می‌گفت! اسم نمی‌برم، از دنیا رفته است؛ حالا آن دنیا دارد جواب پس می‌دهد! این برای دور افتادن از قضیّه است؛ دور افتاده‌ایم و نمی‌فهمیم، ما نورِ در قرآن را نمی‌فهمیم، ما حقیقتی را که در قرآن است نمی‌فهمیم، ما نمی‌بینیم که قرآن دارد با خود ما صحبت می‌کند! ما نمی‌دانیم این قرآن که نازل شده است، عالم وجود را گرفته است و از سرّ و سویدای هر کسی دارد سخن می‌گوید، از خصوصیّات اخلاقی و صفات هر کس دارد مطلب می‌گوید، از راه و روش هر کس دارد حرف می‌زند، از زندگی و مبدأ و معاد هر کس دارد صحبت می‌کند؛ ما این را نمی‌فهمیم! چرا مرحوم قاضی و آخوند ملاّحسینقلی می‌گفتند که «باید روزی حدّاقل یک حزب خوانده بشود و هرچه بیشتر بهتر!» البته با تأمّل، نه همین‌طوری! آخر مگر اینها همین درس‌ها را نخوانده بودند؟! چرا باید این‌طور بشود که وقتی که منزل فلان آقا می‌روند، وقتی که یکی می‌خواهد قرآن بیاورد، آن شخص باید یک ساعت در کتاب‌هایش بگردد تا قرآن را پیدا کند و بردارد بیاورد؟! قضیّه چیست؟! وقتی نگاه می‌کنیم می‌بینیم ماشاءاللَه این‌قدر این کتاب‌ها ورق خورده است که از شدّت دست‌خوردگی سیاه شده است، امّا قرآن همین‌طوری صاف و پاک و دست‌نخورده است که اصلاً باز نشده است!

 من منزل یک نفر رفتم، قرآنش را آورد، دیدم ورق‌هایش دوتایی به هم چسبیده بود! یک قرآن داشت و می‌دانم دوتا نداشت، و آن هم ورق‌هایش به‌هم چسبیده بود! من قدری تأمّل کردم، او فهمید منظور چیست ولی اصلاً به روی خودش نیاورد! مرد شصت ساله و از مجتهدین و ظاهرالصّلاح‌ها! یعنی این واقعاً جای گریه دارد! آن کتابی که در روایات از او به «ثِقلُ اللَهِ الأکبر» تعبیر شده است! این تعبیر از ائمّه است که قرآن را «ثِقلِ أکبَر» یا «ثَقَلِ أکبَر» به‌حساب آوردند؛[[10]](#footnote-10) آن‌وقت ما داریم به عامّه طعنه می‌زنیم! ما باید با این بینش و با این درایت به این قرآن برسیم؟!

# تبیین معانی اجمالی قرآن به‌واسطۀ نفس امام علیه السّلام به لسان مبسوط ادعیه

 ادعیۀ ائمّه علیهم السّلام هم همین است و فرقی نمی‌کند؛ ادعیه عبارت است از آن معانی‌ای که در نفس امام می‌آید، یعنی همان معانی قرآن است که در نفس امام می‌آید ـ هر دو نازل است، و صاعد نیست ـ و وقتی که در نفس امام آمد، به‌طور مبسوطِ کثرتی ـ نه اجمالِ وحدتی که در خود قرآن است ـ از زبان امام پخش می‌شود؛ لذا وقتی شما نگاه می‌کنید می‌بینید که مضمون ادعیه درست منطبق با قرآن است و این همان است، ولی به‌طور مبسوط. همین دعای حضرت سجّاد از اوّل تا آخر دعای ابوحمزه را نگاه بکنید، خط به خط این دعا را شما در قرآن پیدا می‌کنید؛ منتها این مبسوط است و آن مجمل. امام نمی‌خواهد اینها را در مقام کثرت و صرف نظر از آن وحدت و توحید بگوید؛ این دیگر ارزش ندارد.

# لزوم انطباق مضامین ادعیه با قرآن

 به این علّت دعای حضرت سجّاد در صحیفۀ سجّادیّه، از سایر کلمات افراد دیگر تمایز دارد. شما یک دعای من‌درآوری و یک زیارت من‌درآوری را بیاورید و با ادعیۀ یکی از ائمّه مقایسه کنید، فرض کنید با دعای افتتاح یا با دعای ابوحمزه یا با دعای کمیل مقایسه کنید، آن‌وقت دیگر تفاوت روشن می‌شود! مثلاً این دعاهای روزهای ماه رمضانی که می‌خوانید، دعای روز اوّل رمضان و...، این دعاها یک مهملاتی است! طرف انگار تمام تلاشش را به کار برده است تا سجع و قافیه را برای این دعا حفظ کند! اصلاً نه صدر دعا به انتهای آن می‌خواند و نه انتهای آن به صدرش می‌خورد! یعنی حسابی تلاش کرده است که فقط آخر همه را مثلاً به نون و... ختم کند! اللَهُمّ اجعَلْ صیامی فیهِ صیامَ الصّائِمینَ و قیامی فیهِ قیامَ القائِمینَ! اصلاً آدم خنده‌اش می‌گیرد! سند هم ندارد! و بزرگان هم می‌گفتند که من‌درآوری است، حرفی هم در آن نیست و اصلاً لا شَکّ؛ نه اینکه حالا مسئله جای تأمّل و این حرف‌ها باشد! دعای روزها همه من‌درآوری است و سند ندارد، نه اینکه سند ندارد، اصلاً خود دعا نشان می‌دهد که طرف داشته این را درست می‌کرده است و مدام برای این قافیه می‌گذاشته است! خب شما نگاه کنید و این را مقایسه کنید با دعاهایی که از ائمّه وارد شده است.

 تلمیذ: ظاهراً سنّی بوده است، چون در روز بیست و هفتم راجع به شب قدر صحبت می‌کند، چون سنّی‌ها شب بیست و هفتم را شب قدر می‌دانند.

 استاد: البته یک روایت هم داریم که شب بیست و هفتم شب قدر است؛[[11]](#footnote-11) امّا مسلّماً شب قدر، شب بیست و سوّم است و شکّی در آن نیست![[12]](#footnote-12)

# نزول قرآن و ادعیه از عالم وحدت به کثرت

 همه به‌خاطر این است که ما می‌خواهیم با دعا از کثرت به وحدت برویم، امّا امام علیه السّلام از وحدت دارد در کثرت می‌آید؛ مثل قرآن که از وحدت به کثرت آمده است، از وحدت پیش ما آمده است و از وحدت دارد با ما صحبت می‌کند، از آن مقام ذات تنازل پیدا کرده است و دارد برای ما راه و روش و... را بیان می‌کند.

﴿وَ سَبِّحۡ بِحَمۡدِ رَبِّكَ قَبۡلَ طُلُوعِ ٱلشَّمۡسِ وَقَبۡلَ غُرُوبِهَا وَمِنۡ ءَانَآيِٕ ٱلَّيۡلِ فَسَبِّحۡ وَأَطۡرَافَ ٱلنَّهَارِ﴾.[[13]](#footnote-13)

# بهره‌مندی همۀ افراد از قرآن به میزان مراتب ایمانی خود

و امثال ذلک. این فقط مربوط به ما نیست، مربوط به هر کسی است در هر مرتبه‌ای که دارد حرکت می‌کند! اگر من بخواهم در این زمینه مسائلی را که خودم مشاهده کرده‌ام و خودم از بسیاری از افرادی دیده‌ام که اینها اهل راه نیستند ولی تا حدودی نسبت به امور قرآن در این عالم اطّلاع پیدا کرده‌اند، برایتان بگویم، واقعاً عجیب است و زیاد!

 یک‌وقت من در یکی از این شهرستان‌ها رفته بودم و با شخصی برخورد کرده بودم، یک شخص دیگری هم در آنجا بود و با ما هم نسبتی داشت، و این از او یک استخاره خواست و آن شخص با قرآن استخاره گرفت. مسئله‌ای بین من و بین این شخص که از منتسبین ما هم هست، بود و خب ما که توجّهی نداشتیم، ولیکن او یک سوء برداشتی نسبت به ما داشت و شاید یک سال هم از این قضیّه می‌گذشت و من نتوانستم از ذهن او دربیاورم و دیدم اگر بخواهم بیشتر ادامه بدهم، نمی‌شود؛ آخر اصلاً دأب خود من این است که اگر یک‌وقت مسئله‌ای با یک نفر ایجاد می‌شود، یک یا دو مرتبه سعی می‌کنم، وقتی دیدم زیادتر از این خوب نیست، رها می‌کنیم و به مرور زمان می‌سپاریم و می‌گوییم حالا إن‌شاءاللَه مرور زمان قضیّه را حل می‌کند و درست می‌نماید؛ نسبت به او هم نتوانستم بفهمانم که آقا شما دارید اشتباه می‌کنید، این‌طور نیست، من بیشتر در جریان هستم و اطّلاعم بیشتر است. این شخص راجع به همان چیزی که می‌خواهد انجام بدهد، به او می‌گوید: «شما یک استخاره بگیرید و این استخاره را با قرآن انجام بدهید!» وقتی استخاره می‌گیرد، می‌گوید:

بین شما و بین ایشان مسئله‌ای است و یک سال هم از آن می‌گذرد، و حق با ایشان است و شما بپذیر و از ایشان عذرخواهی کن!

 آخر این کجای قرآن است؟! می‌دانم مسلّماً این شخص اطّلاع به غیب ندارد، این را من یقین دارم؛ و اگر فهمیده است، از همین ظاهر و کارهایی که می‌کند ـ که بیشتر از این خصوصیّاتش را نمی‌گویم ـ فهمیده است. او راجع به اینکه آیا به فلان دکتر مراجعه بکند یا نه، استخاره کرده است؛ آخر اینکه: «بین تو و این شخص یک مطلبی است» درحالی‌که دقیقاً یک سال از این قضیّه گذشته است، و اینکه: «حق با او است، برو عذرخواهی کن و ذهنت را هم تصحیح بکن!» این قضیه را از کجا فهمیده است؟! تازه این برای ظاهر قضیّه است و همۀ اینها برای عالَم صورت است و ما در همین مرتبه هستیم! یعنی چه که بعضی می‌گویند قرآن برای مَن خُوطِبَ بِه حجّت دارد؟! این حرف‌ها چیست؟! پس این رموز از کجا دارد می‌آید؟! آقا، می‌گویم من مشاهده کرده‌ام!

 من شخصی را دیده بودم ـ از دنیا رفته است، خدا رحمتش کند ـ که وقتی استخاره می‌کرد، برای استخاره‌اش از جَفر استفاده می‌کرد، اوّل اعدادی را مرتّب می‌کرد و بعد استخاره می‌کرد؛ البته جفر علمی است که باید مقداری با تهذیب و... توأم باشد، ولیکن غالب اینها جَفر ناقص است و جَفر تام نیست. من خودم آن شخص را دیده بودم و او هم خیلی به من محبّت داشت، یک‌وقت شخصی از او نقل می‌کرد و می‌گفت:

من وقتی که داشتم نزد او می‌آمدم، دیدم جوانی از اطاق بیرون آمد و در را باز کرد و رفت، من داخل شدم و دیدم این پیرمرد دارد می‌خندد. گفتم: چه شده است؟ نگفت؛ اصرار کردم، بالأخره گفت: «این جوان پیش من آمده بود و برای ازدواجش یک استخاره می‌خواست، من استخاره کردم و گفتم که این موردی که تو در صدد آن هستی یک دختر بسیار وجیهی است و اخلاق خیلی خوبی دارد، ولی یک عیب دارد و عیب او این است که یک اشکالی در بدن او هست؛ اگر می‌خواهی با این کیفیّت ازدواج کن! او گفت: بله، این اشکال در بدنش هست و من در عین حال آمدم! گفتم: اگر تو روی این مسئله اغماض می‌کنی، این برای تو خوب است!»

 این همان چیزی است که می‌گویم این قرآن کتاب تشریع است و منطبق با تکوین است؛ تازه همان‌طوری که عرض کردم، ایشان فقط در عالم صورت این معانی را به‌دست آورده بود.

 شخصی می‌گفت:

یک نامۀ خیلی مهمّی نزد من بود که نسخۀ خطّی از یکی از بزرگان بود و یک مسئلۀ علمی به خطّ او در آن نوشته شده بود. این نامه را آن شخص داده بود که من در فلان کتابی که می‌خواهم چاپ بشود، بعینه در پاورقی بیاورم. یک‌دفعه دیدم این نامه گم شد و هرچه بالا و پایین را گشتم نیافتم! می‌دانستم که اگر به آن شخص بگویم، دیگر اصلاً هیچ! چون خیلی تأکیدات غلاظ و شداد از ما گرفته بود که آن گم نشود و اوّل برو عکس بردار! و من گفتم: نه آقا، نمی‌شود! دیگر مضطر شدم رفتم پیش یکی و گفتم که آقا، یک‌چنین نامه‌ای بوده و گم شده است! این با همین قرآن استخاره گرفت و جواب آمد و به عربی گفت:

«فی صیدلیّةِ کذا، خَلفَ غُرفةَ کذا؛ نامۀ شما در فلان داروخانه، پشت فلان قفسه است!»

رفتم دیدم عجب، من آن شب که داروخانه رفتم تا دارو بگیرم، آن نامه را هم حتماً با آن کیفم برداشتم و بعد فراموش کردم که آن را بردارم و بیاورم، و بردم آنجا گذاشتم. رفتم آنجا و گفتم: آقا، یک کاغذ دو یا سه شب پیش اینجا ندیدید؟ گفت: «بله آقا، من رفتم گذاشتم پشت آن قفسه، الآن خدمتتان می‌آورم!» بعد رفت و نامه را آورد.

 خب ما این را نمی‌فهمیم! امّا خیلی عجیب است، اینهایی که این چیزها را متوجّه می‌شوند، به فهم خودشان، بیشتر به ارزش قرآن پی می‌برند!

 من یادم است که مرحوم آقای حدّاد تأکید می‌کردند که بچّه‌هایتان را در بین‌الطلوعین مخصوصاً بیدار کنید و آنها را اضافۀ بر بیداری در بین‌الطلوعین،[[14]](#footnote-14) به قرائت قرآن در بین‌الطلوعین مجبور کنید! آقای حدّادی که برای ما یک درس است! خلاصه باید عمل کنیم، و حدّاقل به عنوان اینکه اینها در کلمات و مطالبشان صادق هستند، از اینها اطاعت کنیم.

 ادعیه و روایات هم همین‌طور است، ادعیه‌ای که از لسان معصوم آمده است مثل قرآن می‌ماند و فرقی نمی‌کند.

# اهمّیت و احترام بیشتر قرآن نسبت به أدعیه به‌جهت قوی‌تر بودن جنبۀ وحدت در آن

 بله، از نقطۀ نظر احترام و از نقطۀ نظر اهمّیت فرق دارد؛ چون این قرآن به صورت کلّی آمده است و جنبۀ وحدت در آن تقویت شده و قوی‌تر است، و از این نقطۀ نظر که به قلب رسول اکرم آمده است، دارای شدّت و دارای یک تأثیر اضافی است بر ادعیه؛ لذا می‌توانیم بگوییم که مرتبۀ قرآن از ادعیه قوی‌تر است و ارزش آن از ادعیه بیشتر است و به‌اصطلاح، آن جنبۀ وحدتی که در آن هست، بیشتر است. یعنی قرآن کلام الهی است که به نفس پیغمبر آمده است و بدون لحاظ کثرت، از دریچۀ نفس پیغمبر بروز و طلوع پیدا کرده است؛ امّا امام علیه السّلام همان جنبۀ وحدتی را که نزول این مراتب معنا است، در نفس خودش پیاده کرده است و نفس خودش را به‌جای همه می‌گذارد و همه را در درون نفس خودش جا می‌دهد و از زبان همه دارد مطلب را بیان می‌کند.

 بنابراین همان‌طوری که می‌فرمودند، آنچه که اهمّیت دارد و مهم است و در این مجالس باید بِنا بر آن گذاشته بشود، همین قرآن و دعا است، همین دعای ابوحمزه یا دعای افتتاح، این مهم است، یعنی التزام به این قضیّه مهم است! یک‌وقت صحبتی هست که هست، نیست که نیست، یا یکی از رفقا بیایند صحبت کنند، اینها همه خوب است و ما نمی‌خواهیم نفی بکنیم؛ امّا اینکه ـ خدای ناکرده ـ بنا را بر این بگذاریم که اصلْ صحبت باشد، این خیلی اشتباه و خیلی خطا است و این از آن چیزهایی است که لا یُغفَر است. عمدۀ مسئله همین قرآنی است که تلاوت می‌شود و همین دعای ابوحمزه یا دعای افتتاح است و فرقی نمی‌کند، اینها همه یکی هستند.

اَلحَمدُ للّهِ الّذی أدعُوهُ فَیُجیبُنی و إن کُنتُ بَطیئًا حینَ یَدعُونی؛ «حمد مخصوص خدایی است که من او را می‌خوانم، پس او مرا اجابت می‌کند اگرچه وقتی که او مرا می‌خواند، من سستی می‌کنم و بطیء هستم و سریع‌الاجابه نیستم، و اجابت از طرف او است.»

اَلحَمدُ للّهِ الّذی أسئَلُهُ فَیُعطینی و إن کُنتُ بَخیلًا حینَ یَستَقرِضُنی؛[[15]](#footnote-15) «حمد مخصوص خدایی است که وقتی از او چیزی را بخواهم زود می‌دهد، و وقتی که او از من بخواهد من بخل می‌کنم و نمی‌دهم.»

 إن‌شاءاللَه تتمّۀ مطالب اگر خدا بخواهد، برای بعد باشد.

اللَهمّ صَلِّ علیٰ محمّدٍ و آلِ محمّد

1. سوره الرحمـٰن (٥٥) آیه ٢٩. معاد شناسی، ج ٩، ص ٣٥١:

   «هر روز خداوند در ارادۀ خاص و شأن جدیدی است.» [↑](#footnote-ref-1)
2. سوره مزمّل (٧٣) آیه ٢٠: ﴿إِنَّ رَبَّكَ يَعۡلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدۡنَىٰ مِن ثُلُثَيِ ٱلَّيۡلِ وَنِصۡفَهُۥ وَثُلُثَهُۥ وَطَآئِفَةٞ مِّنَ ٱلَّذِينَ مَعَكَ وَٱللَهُ يُقَدِّرُ ٱلَّيۡلَ وَٱلنَّهَارَ عَلِمَ أَن لَّن تُحۡصُوهُ فَتَابَ عَلَيۡكُمۡ فَٱقۡرَءُواْ مَا تَيَسَّرَ مِنَ ٱلۡقُرۡءَانِ عَلِمَ أَن سَيَكُونُ مِنكُم مَّرۡضَىٰ وَءَاخَرُونَ يَضۡرِبُونَ فِي ٱلۡأَرۡضِ يَبۡتَغُونَ مِن فَضۡلِ ٱللَهِ وَءَاخَرُونَ يُقٰتِلُونَ فِي سَبِيلِ ٱللَهِ فَٱقۡرَءُواْ مَا تَيَسَّرَ مِنۡهُ وَأَقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتُواْ ٱلزَّكَوٰةَ وَأَقۡرِضُواْ ٱللَهَ قَرۡضًا حَسَنٗا وَمَا تُقَدِّمُواْ لِأَنفُسِكُم مِّنۡ خَيۡرٖ تَجِدُوهُ عِندَ ٱللَهِ هُوَ خَيۡرٗا وَأَعۡظَمَ أَجۡرٗا وَٱسۡتَغۡفِرُواْ ٱللَهَ إِنَّ ٱللَهَ غَفُورٞ رَّحِيمُۢ﴾.

   نور ملکوت قرآن، ج ٣، ص ٣٢١: «تحقیقاً پروردگار تو ـ ای پیغمبر ـ می‌داند که: تو مقداری کمتر از دو ثلث شب را برای نماز و قرآن بپا برمی‌خیزی؛ و به قدر نصف شب و ثلث شب قیام داری. و جماعتی هم از کسانی که با تو هستند این‌چنین می‌باشند. و خداوند است که اندازه و مقدار شب و روز را تحدید می‌کند و معیّن و مقدّر می‌فرماید؛ و می‌داند که شما هیچ‌گاه نمی‌توانید تمام ساعات شب را ضبط کنید و همه‌اش را به عبادت برخیزید، فلهذا از مقداری از آن در گذشت و برای شما تخفیف داد.

   بنابراین به مقداری که از قرائت قرآن برای شما میسّر است، دست برندارید و حتماً آن را بخوانید. خدا می‌داند که پس از این در میان شما جمعی مریض خواهند شد، و جمعی دیگر در زمین برای کسب و تجارت و ابتغاء فضل و رحمت خدا حرکت می‌کنند، و جمعی دیگر در راه خدا به قتال و کارزار دست می‌زنند؛ فَعَلیٰ‌هذا به مقداری که شب‌ها قرائت قرآن برای شما میسور است و در تعب و رنج نمی‌افتید، دست برندارید و آن را بخوانید، و نماز را بپای دارید، و زکات را بدهید، و به خداوند قرض نیکو بدهید (قرض‌الحسنه، اعمّ از آنکه معادلش را بگیرید و یا نگیرید و آن را صدقه حساب کنید؛ در هر حال با خدا معامله کرده و به او قرض داده‌اید). و هر عمل خیری که انجام داده‌اید و زودتر از خودتان به نزد خدا فرستاده‌اید، آنجا موجود است و آن را خواهید یافت که با آن موجودیّت فعلی و حتمی که ذخیرۀ اُخروی است، بسی خوب و شایسته و مورد اختیار و انتخاب است؛ و أجر و پاداشش نیز عظیم‌تر است. و از خداوند طلب مغفرت و آمرزش کنید که تحقیقاً و محقَّقاً خداوند آمرزنده و مهربان است.» [↑](#footnote-ref-2)
3. صحیح البخاری، ج ٦، ص ١١٣؛ أنساب الأشراف، ج ١١، ص ٢١٢. [↑](#footnote-ref-3)
4. الکافی، ج ٢، ص ٦١٤، با قدری اختلاف. [↑](#footnote-ref-4)
5. همان، باب تَرتِیلِ القُرآنِ بِالصَّوتِ الحَسَن:

   عَلِیُّ بنُ إبراهیمَ عن أبیهِ عنِ ابنِ‌أبی‌عُمَیرٍ عَمَّن ذَکَرَهُ عن أبی‌عَبداللَهِ علیه السّلام قالَ: إنّ القُرآنَ نَزَلَ بِالحُزنِ فَاقرَءُوهُ بِالحُزنِ!

   ترجمه: «همانا قرآن با حُزن نازل شده پس آن را با حُزن [با صوت اندوهناک] بخوانید!» (محقّق) [↑](#footnote-ref-5)
6. یعنی: «بدون اطّلاع و ناآگاه است.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-6)
7. سوره کهف (١٨) آیه ١١٠. [↑](#footnote-ref-7)
8. سوره عنکبوت (٢٩) آیه ٥. اللَه شناسی، ج ١، ص ٣٢١:

   «کسی که این‌طور بوده باشد که امید دیدار و لقاء خداوند را داشته باشد، پس به‌طور حتم و یقین زمان سرآمد دیدار خداوند خواهد آمد.» [↑](#footnote-ref-8)
9. یعنی: «آنهایی که در زمان پیامبر اکرم صلّی اللَه علیه و آله مورد خطاب مستقیم آیات بوده‌اند.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-9)
10. تفسیر القمی، ج ١، ص ٣. [↑](#footnote-ref-10)
11. تحف العقول، ص ٢٣٣. [↑](#footnote-ref-11)
12. الکافی، ج ٤، ص ١٥٦، باب فی لیلة القدر. [↑](#footnote-ref-12)
13. سوره طٰه (٢٠) آیه ١٣٠. نور ملکوت قرآن، ج ٢، ص ٥٤٣:

    «و قبل از آنکه آفتاب طلوع کند و قبل از آنکه غروب نماید، با حمد و ستایش پروردگارت او را تسبیح کن! و مقداری از ساعات شب تار و مقداری در کنار و اطراف روز روشن، خدایت را تسبیح گوی! (امید است که به مقام رضا و شفاعت کبریٰ نائل آیی.)» [↑](#footnote-ref-13)
14. رجوع شود به روح مجرد، ص ١٣٩. [↑](#footnote-ref-14)
15. الإقبال بالأعمال الحسنة، ج ١، ص ١٥٧، فقره‌ای از دعای أبوحمزه ثمالی. [↑](#footnote-ref-15)